

امام علیه السلام فرمود: ﴿إمساك بمعروف﴾ (نگه داشتن به خوبی) یعنی آزار ندادن همسر و پرداخت نفقه [او] و اما ﴿تسريح بإحسان﴾ (به شایستگی رها کردن) یعنی طلاق دادن طبق آنچه خدا مقرر فرموده است.^۱

ب) پس از گفت و شنودی که ابوسعید مکاری با امام علیه السلام داشت، به امام می گوید: مسئله ای از تو می پرسم. امام می فرماید: «گمان نمی کنم، پاسخ مرا بپذیری، از یاران من نیستی! اما در عین حال بپرس». می پرسد: مردی که هنگام مرگش گفته است: «کلّ مملوك قدیم فهو حرّ لوجه الله»؛ یعنی هر برده قدیمی ای که داشتیم، در راه خدا آزاد کردم، در این باره چه می گویی؟ امام علیه السلام می فرماید: بله، هر بنده ای که شش ماه بر او گذشته باشد، آزاد است؛ زیرا خداوند می فرماید: ﴿والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم﴾^۲؛ بنابراین، هر چیزی که شش ماه مانده باشد، قدیمی است.^۳

در پایان، تذکر این نکته لازم است که احادیث به جای مانده از حضرت علیه السلام، به ویژه در بخش تفسیر، غالباً درست و قابل اعتماد می نماید و آنچه در این نوشتار، بر اساس گزینش نگارنده یاد شد، صرف نظر از سند که کارایی چندانی در این بخش ندارد، قابل اعتماد و درستی آن اثبات پذیر است و قرآن کریم نیز در بسیاری موارد، گواه راستی آن است.

آسیب شناسی حکومت دینی از منظر نهج البلاغه

- سید محمود مرویان حسینی^۱
- عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

چکیده:

هر منکر یا نابهنجاری در سطح جامعه به سه عامل وابسته است: شخص بزهکار، نهادهای مدنی همچون خانواده، مربیان و تبلیغات عمومی و حکومت. آسیب در نحوه عملکرد حاکمان و مدیران، جدا از بحرانهای اجتماعی و اخلاقی که می آفریند، به طور ناخودآگاه به آسیب در دین هم منجر می شود. در این مقال، با توجه به سخنان امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و نامه های ایشان به و یانش، آسیب هایی در این محورها به عنوان «آسیب حکومت دینی» معرفی می شود؛ از قبیل: تلقی از حکومت، ضرورت وجود حکومت، خواستگاه حکومت، سلوک شخصی مدیران و مسئولان، توجه به هدف عدالت اجتماعی در سلوک اجتماعی حاکمان، انتخاب مدیران نالایق و ناکارآمد و... در هر بخش، با توجه به آموزه های علوی، راهکارهایی برای سلامت و

۱. مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. و برای ماه، منزلهایی معین کردیم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد. (یس / ۳۹).

۳. مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶۷.

کارآمدی حکومت دینی پیشنهاد شده است.
کلید واژگان: حکومت دینی، آسیب‌شناسی، امام، نهج‌البلاغه.

اشاره:

هر منکر، بزه، گناه و نابهنجاری که در جامعه صورت می‌پذیرد، سه جزء و رکن در آن تأثیرگذار است: نخست شخص بزه‌کار و متخلف، سپس نقش نهادهای مدنی همچون خانواده، اجتماع، تبلیغات، نخبگان، مربیان و... و سوم حکومت. چه بسا رکن دوم و سوم اثری بیشتر، اما پنهان داشته باشند.

بنابراین، بررسی وظایف و اصول عملکردی حاکمان - با توجه به نقش بسیار زیاد و انکارناشدنی آنان در شکل دادن به اخلاقیات، فرهنگ عمومی، ارزش‌گذارهای اجتماعی، توسعه فضائل و اصلاحات و یا آسیبها و بحرانهایی که در اثر ناکارآمدی در وظایف خویش می‌آفرینند - در شرایط کنونی انقلاب اسلامی مهم و مؤثر می‌باشد.

این اهمیت از این جهت نیز تأکید می‌شود که آسیب در حکومت دینی، ناخودآگاه به آسیب دین منجر یا تلقی می‌شود.

امام علی علیه السلام در دوران حکومت خویش با حوادث و جریانهایی مواجه شدند که میراث‌گرانهای ایشان در **نهج‌البلاغه**، آیینة روشنی برای بررسی آسیبهای حکومت دینی می‌تواند باشد.

۱. آسیب درباره تلقی از حکومت و حاکم بودن

از منظر علی علیه السلام، حکومت و دولت، مسئولیت و مدیریت چیست؟ چه انگیزه‌هایی می‌تواند آدمی را به استقبال از مسئولیت یا پذیرش آن تشویق نماید؟! «و لا تقولنّ انّی مؤمّر آمر فأطاع، فإنّ ذلك إذغال فی القلب و منهکة للدين و تقرّب من الغیر»^۱؛ به مردم مگو به من فرمان داده‌اند، من نیز باید فرمان دهم، پس

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

باید اطاعت شود که این‌گونه خودبزرگ‌بینی، دل را فاسد و دین را پزمرده می‌کند و موجب زوال نعمت و نزدیکی بلا و آفت است.

مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد، جاده‌ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در آسایش و از دست بدکاران در امان می‌باشند.^۱

امام علیه السلام در نامه به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان می‌نویسد: «وإنّ عملک لیس بطعمه و لکنّه فی عنقک أمانة و أنت مسترعی لمن فوقک»^۲؛ همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی در گردن توست و آن که تو را به آن کار گمارده، نگرهبانی امانت را به عهده‌ات گذارده است و نسبت به آن که فرادست تو شمرده می‌شود، باید پاسخ بدهی.

امام علیه السلام انگیزه خود را از پذیرش حکومت این‌چنین بیان می‌کند:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجّت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، ره‌ایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.^۳

در جایی دیگر در همین باره می‌فرماید:

خدایا، تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمینهای تو، اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد.^۴

۱. همان، خطبه ۴۰.

۲. همان، نامه ۵.

۳. همان، خطبه ۳.

۴. همان، خطبه ۱۳۱.

حضرت در حال پینه زدن کفش به ابن عباس در مسیر جنگ بصره فرمود: «والله لاهی أحبّ إليّ من امر تکم إلا أن أقيم حقاً أو أدفع باطلاً»؛^۱ به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش از حکومت بر شما نزد من محبوب تر است، مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.

«و لا تكوننّ عليهم سبُعاً ضارياً تغتنم أكلهم فإنهم صنفان: إمّا أخ لك في الدين، أو نظير لك في الخلق»؛^۲ مبادا هرگز نسبت به مردم چونان حیوان درنده باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته‌ای دیگر همانند تو در آفرینش هستند.

این تعبیرات می‌رساند که «مسئولیت» در حکومت دینی به انگیزه خدمت و اقامه حق شایسته است و گرنه بی ارزش است.

در زبان عربی برای حاکم و ازگانی همچون «سلطان» و «ملک» به کار رفته است. سلطان به معنای «تسلط و سیطره» در مسئله حکومت است که دیگران نمی‌توانند در شئون مردم سهمی داشته باشند و ملک به معنای «مالکیت بر نفس مردم یا سرنوشت ایشان» است. در نهج البلاغه این تعبیرات درباره حاکم جامعه اسلامی به کار نرفته است، اما بیشتر واژه «امام» و «والی» مطرح شده است.

«امام»، پیشوا و رهبر است؛ یعنی کسی که جمعیت را به دنبال خویش می‌کشد و خود پیش‌قراول و طلایه‌دار آنان می‌باشد و در خطرهای محدودیتها پیش از همه و در وظایف و تعهدات بیش از همه، متعهد و جلودار دیده می‌شود.

«أیها الناس إني والله ما أحثکم علی طاعة إلاّ و أسبقکم إليها و لا أنهاکم عن معصية إلاّ و أتناهی قبلکم عنها»؛^۳ ای مردم، سوگند به خدا، من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آنکه پیش از آن، خود، عمل کرده‌ام و از معصیتی شما را باز نمی‌دارم جز آنکه پیش از آن ترک کرده‌ام.

«من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره»؛^۴ کسی که

خود را رهبر مردم قرار داد، باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران پردازد، خود را بسازد.

«إنه ليس على الإمام إلا ما حُمِّل من أمر ربّه: الإِبلاغ في الموعدة، و الاجتهاد في النصيحة، و الإحياء للسنة و إقامة الحدود علی مستحقّیها و إصدار السهمان علی أهلها»؛^۱ همانا بر امام واجب نیست جز آنچه خدا امر فرماید و آن، کوتاهی نکردن در پند و نصیحت، تلاش در خیرخواهی، زنده نگهداشتن سنت پیامبر ﷺ، جاری ساختن حدود الهی بر مجرمان، رساندن سهمهای بیت‌المال به طبقات مختلف مردم است.

«والی» از «ولایت» یا «ولایت» گرفته شده است و به معنای «پیوند و به هم جوشیدگی دو چیز است به نحو تام و تمام». البته ولایت به معنای محبت، سرپرستی، آزاد کردن برده، بردگی یا ارباب برده بودن و... نیز می‌باشد. در همه این موارد «به هم پیوستگی» موجود است. والی ائمت و رعیت کسی است که امور مردم را به عهده دارد و به آنها پیوسته است. ولی امر یعنی متصدی کار که به آن پیوسته و مشغول است. این تصدی و ولایت هیچ‌گونه امتیازی را از نظر وضع زندگی و برخورداری مادی برای او فراهم نمی‌کند. به هر حال، ولایت، منشأ سلطه‌گری، امتیازطلبی و برخورداری افزون تر نیست.

«ثم إنّ للوالی خاصّة و بطانة فيهم استئثار و تطاول و قلة إنصاف فی معامله، فأحسب مادّة أولئك بقطع أسباب تلك الأحوال»؛^۲ برای زمامدار، نزدیکیان و خویشاوندانی است که اهل برتری جستن و دست‌درازی کردن هستند و در دادوستد، انصاف را کمتر به کار می‌بندند؛ پس ریشه ستم ایشان را با بریدن اسباب آن از بیخ برکن.

امام ﷺ خطاب به نیروهای مسلح و مرزداران می‌نویسد:
أمّا بعد، فإنّ حقّاً علی «الوالی» ألاّ یغیره علی رعیتة فضل ناله و لا طول خُصّ به.^۳

۱. همان، خطبه ۱۰۵.

۲. همان، خطبه ۱۰۵.

۳. همان، نامه ۵۰.

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان، حکمت ۷۳.

۱. همان، خطبه ۳۳.

۲. همان، خطبه ۱۷۵.

همچنین حضرت در حکم خویش به مالک اشتر این گونه تعبیر می آورد:
 هذا ما أمر به عبدالله، على أمير المؤمنين مالك بن الحارث الأشتر في عهده إليه
 حين «ولاه» مصر.^۱

امام علیه السلام به حرب بن شُرَحْبِيل، رئیس قبیله شبامی از قبایل اطراف کوفه، پس از جنگ صفین در حالی که او پیاده و حضرت سواره بود، فرمود:
 ارجع، فإنّ مشى مثلك مع مثلى فتنة «للولی» و مذلة للمؤمن.^۲

در **نهج البلاغه** اگر حاکم و مسئول جامعه با لفظ «سلطان» آورده شده است، با وصفی همراه است که کاملاً مقصود پیش گفته را برساند و اطلاق و سلطه گری بی اندازه این لفظ را محدود کند؛ از قبیل:

- «السلطان وزعة الله في أرضه»؛^۳ سلطان اسلامی پاسبان خدا در زمین اوست.
 - «وإن في سلطان الله عصمة لأمرکم»؛^۴ متابعت از حکومت الهی، نگهدارنده امور شماست.

- «إنّ السلطان على الامة لأمين في الأرض و مقيم العدل في البلاد و العباد و وزعته في الأرض».^۵

۲. آسیب درباره ضرورت وجود حکومت

پس از مجبور شدن حضرت به حکمیت، پیمان نامه ای تنظیم شد. دو برادر از قبیله غَنَزَه که ۴۰۰۰ نفر از این قبیله در سپاه علی علیه السلام حضور داشتند، به نام معدان و جعد، با گفتن شعار «لا حُکَمَ إِلَّا لله» به صفوف شامیان حمله کردند و کشته شدند. سپس بنی راسب و بعد بنی تمیم از امام علیه السلام خواستند که پیمان نامه را بشکنند. وقتی با مخالفت امام علیه السلام مواجه شدند، ایشان را گمراه دانستند و از سپاه امام علیه السلام جدا شدند و به تدریج، جریان خوارج در برابر امام علیه السلام مطرح شد. امام علیه السلام در خطبه ای درباره

۱. همان، نامه ۵۳.
 ۲. همان، حکمت ۳۳۲.
 ۳. همان، حکمت ۳۲۲.
 ۴. همان، خطبه ۱۶۹.
 ۵. خوانساری، شرح غرر و درر آمدی، ص ۶۰۴.

این شعار فرمود:

سخنی حق و رواست، اما بیانش به نیت باطل و نارواست. آری، حکم همانا حکم خداست، ولی به بیان اینان حکمرانی از آن خداست، در صورتی که به هر حال «حکومت» و «حاکم» برای مردم ضروری است چه نیک یا بد، تا مؤمن در سایه آن کار آخرت را پیش برد و کافر به دنیای خویش پردازد و خداوند برای آن مدتی معین قرار می دهد. حکومت، غنایم را جمع می نماید و با دشمن نبرد می کند، جاده ها را ایمنی می بخشد و حق ناتوان را از توانا می ستاند، و این گونه، نیکوکار راحتی می یابد و از شتر نابکار می رهد.^۱

امام علیه السلام این ضرورت را در حکمش به مالک اشتر این چنین بیان می کند: «این فرمانی است از سوی بنده خدا علی، امیر مؤمنان، به مالک بن حارث اشتر، در عهده ای که با او می بندد در زمان منصوب کردنش به ولایت مصر برای اخذ خراج، جهاد با دشمنان، بسامان کردن امور مردم آن سامان و آباد ساختن شهرهای آن».^۲
 همچنین به یکی از فرماندارانش می نویسد: «أما بعد، فإنّك ممن استظهر به علی إقامة الدين، وأقمع به نخوة الأئيم وأسدّ به لهأة الثغر المخوف»؛^۳ اما بعد، تو از کسانی هستی که در مسیر برپایی دین به آنان اعتماد می کنم و با ایشان، نخوت گنهکار را ریشه کن می کنم.

قال علی علیه السلام: «أسد حطوم خیر من سلطان ظلوم و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم»؛^۴ شیر درنده از حاکم ستم پیشه بهتر است و حاکم ستم پیشه از آشوب و بلواهای فراگیر.

۳. آسیب درباره خواستگاه حکومت

منشأ حکومت چیست؟ مقبولیت و مشروعیت بخش به حکومت چیست؟ از نگاه **نهج البلاغه**، چه وقت حاکم می تواند اطمینان داشته باشد؟ آیا این تلاش برای فرایند حکومت درست و سزااست؟! در این باره، نظریه ها و رفتارهای مختلفی ارائه و اجرا

۱. همان، خطبه ۴۰.
 ۲. همان، خطبه ۵۳.
 ۳. همان، نامه ۴۶.
 ۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۹.

شده است.

گاه در فرهنگ رایج گذشته و شاید مقداری هم در عصر حاضر، منشأ حکومت، زور و اقتدار بوده است. حکومت اسکندر یا مغول بر ایران در دوره‌ای از تاریخ، از همین گونه است، گرچه همیشه برای چنین تجاوزهایی، محمل و ظاهری تراشیده و بهانه‌ای برایش درست کرده‌اند. گاه افرادی همچون افلاطون در حدّ نظریه‌پردازی «حکومت افضل» را مطرح کرده‌اند.

از سوی دیگر، دنیای به ظاهر متمدن امروز، منشأ حکومت را دموکراسی و مردم‌سالاری بر اساس رأی اکثریت می‌داند، اما امام علی علیه السلام در **نهج البلاغه** منشأ حکومت را ارزشهای معنوی و قابلیت‌های شخصی می‌داند و البته برای مردم نیز سهمی قائل است که بیعت ایشان را نماد رضایت مردم و خواست آنان می‌شمرد. بدون درخواست و رضایت مردم، حاکم به رغم قابلیت‌های لازم، کفایت مدیریت جامعه را ندارد. آن‌سان که می‌فرماید:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.^۱

- «لنا حقّ فإن أعطیناه وإلا رکننا عجاز الإبل و إن طال السری»؛^۲ (حکومت)

حق ماست، چنانچه بدهند که هیچ، اگر ندادند بر ترک شتران نشینیم و می‌رویم، هرچند به طول انجامد.

- «و قد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد إلىّ عهداً، فقال: یابن أبی طالب! لك ولاء أمتی. فإن وُلّوك فی عافیة و أجمعوا علیك بالرضا فقم بأمرهم و إن اختلفوا علیك فدعهم و ما هم فیهِ فإن الله سیجعل لك مخرجاً»؛^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با من قرار گذاشت و فرمود: ای

پسر ابوطالب! حاکمیت بر امت من با توست. اگر ایشان به سلامت و آسایش تو را به ولایت پذیرفتند و همگی به تو راضی شدند، تو هم به حکومت بر آنان اقدام کن و اگر اختلاف کردند، تو ایشان را با جدلها و اختلافاتشان رها کن....

- «قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إن اجتمعوا علیك فاصنع ما أمرتك وإلا فألصق كالکک بالأرض فلما تفرّقوا عتّی جررت علی المکروه ذیلی و أغضیت علی القذی جفنی و ألصقت بالأرض کلکی»؛^۱ پیامبر به من فرمود: اگر مردم یکپارچه بر خلافت تو اجتماع کردند، آنچه را به تو امر کردم، انجام ده و الا خود را به کناری بکش. پس چون مردم از من فاصله گرفتند، به ناچار و ناخوشایند، دست فروبستم و خار در چشم، خود را به کناری کشیدم.

حضرت در اشاره به شایستگی خود به خلافت می‌فرماید:

آگاه باشید به خدا سوگند فلانی (!) جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی چون محور آسیاب است نسبت به آسیاب. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد.^۲

روز بیعت با عثمان در شورای شش نفره فرمود:

همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم. سوگند به خدا، به آنچه انجام داده‌اید، گردن می‌نهم. تا هنگامی که اوضاع مسلمانان روبه‌راه باشد و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می‌کنید، پرهیز می‌کنم.^۳

بنابراین از نگاه **نهج البلاغه** خواستگاه حکومت هرگز یک امر صرفاً عرفی نیست و خواست مردم، مشروطیت بخشی به حاکم نیست، بلکه حاکم بر اساس معیارهای ارزشی و صلاحیت‌های مبانی دینی مشخص می‌شود، گرچه همین حاکم مشروع دینی برای تنفیذ قدرت خویش و کارآمدی آن به بیعت مردم و گشایش امر خویش

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳. همان، خطبه ۲۴.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲. همان، حکمت ۲۲.

۳. طبری، المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین، تحقیق احمد محمودی، ص ۴۱۷.

از سوی عموم ملت نیازمند است. اگر مردم به هر دلیل، حکومت را در اختیار حاکم باصلاحیت نگذارند، او به کناری می‌کشد و به خواست و رفتار نابجای عموم گردن می‌نهد. این، نمادی از مردم‌سالاری دینی دوسویه در مبانی اسلامی می‌باشد.

۴. آسیب مربوط به سلوک شخصی حاکمان

مردم بیش از آنکه آباء خویش را مدل تعامل اجتماعی و تربیت شخصی خود قرار دهند، ملوک و حاکمان را مد نظر قرار می‌دهند و هرگونه منس و شیوه زندگی حاکمان از چشم حساس و پی‌گیرشان دور نمی‌ماند.

سلوک ساده‌زیستانه حاکمان، موجب آزادی از بند اشرافیت، همراهی و همدردی با مردم تهیدست و نیز زمینه مناسبی برای برپایی عدالت است.

حاکمانی که در بند دنیاطلبی گرفتار باشند، هرگز موفق به تعادل در روان خویش و به طریق اولی، موفق به اجرای عدالت در عرصه حکومت و مدیریت خود نمی‌شوند و حکومت بی‌عدالت، پوستین وارونه‌ای بیش نیست! **نهج البلاغه** سلوک شخصی حاکمان را ترسیم کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدُرُوا أَنْفُسَهُمْ بضعفة الناس كيلا يَتَبَيَّعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ»؛^۱ خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده است، خود را با مردم ناتوان همسو کنند تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد و به طغیان نکشاند.

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِمَا لَخَلَقَهُ فَفَرَضَ عَلَى التَّقْدِيرِ فِي نَفْسِي وَمَطْعَمِي وَمَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كضعفاء الناس كي يقتدى الفقير بفقرى ولا يطغى الغنى بغناه»؛^۲ خداوند مرا پیشوای خلقش قرار داده، پس بر من واجب کرده است، زندگیم را در سطح ضعیفان مردم در خوراک و پوشش قرار دهم تا فقیران به من در فقرم اقتدا کنند و غنی در غنایم سرکشی نکند.

امام علیه السلام در نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف، موضوع را به تفصیل پی گرفته است: بدان که پیشوای شما از تمام دنیای خود به دو جامه کهنه ساخته و به دو قرص نان غذای خود یافته. بدانید! چون من زندگی کردن نمی‌توانید، اما مرا دریابید

با خودداری و پایمردی و پاکدامنی و راستی که به خدا سوگند، از دنیای شما به اندوختن زری برنیامدم و از غنایم آن چیزی برنگرفتم و جامه کهنه‌ام را عوض نکردم. آری، از همه این زمینی که آسمان بر آن سایه افکنده است، تنها فدک از آن ما بود و مردمی به آن بخل ورزیدند و مردمی نیز به سخاوت از آن گذشتند. بهترین داور خداست! مرا با فدک و غیر فدک کاری نیست. وقتی فردای آدمی جای گرفتن در گور است که آثارش در ظلمات آن محو می‌گردد، و اخبارش نمی‌ماند، در چاله‌ای که اگر وسعتش افزون شود و دستهای گورکن گشادگی‌اش دهد، سنگ و کلوخ آن را به فشار می‌آورد و خاک انبوه شکافهایش را می‌پوشاند. به واقع، این نفس را من با تقوای الهی پرورش می‌دهم که در هراسناک‌ترین روزها در امان و در لغزشگاههای آن ثابت‌قدم باشد.

اگر می‌خواستم می‌توانستم از غسل پاک و از مغز گندم و بافته‌های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم آورم. اما هیئات که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و طمع مرا وادارد که طعامهای لذیذ برگزینم، در حالی که در حجاز یا در یمامه، کسی باشد که به قرص نانی نرسد و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکمهایی که از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهایی سوخته وجود داشته باشند، یا چنان باشم که شاعر گفت: «این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکمهایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند».

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین خوانند و در تلخیهای روزگار با مردم شریک نباشم؟! و در سختیهای زندگی الگوی آنان نگردم؟! آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان مرداری که تمام همت او علف و یا چون حیوان رهاشده‌ای که شغلش چریدن و پر کردن شکم است و از آینده خود بی‌خبر است!^۱

امام علیه السلام در خطبه سوم **نهج البلاغه** در همین باره می‌فرماید:

شگفتا کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد، چون اجلس رسید، کوشید آن را به عقد دیگری درآورد. هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند گردیدند، سپس آن را به راهی درآوردند ناهموار... تا

۱. **نهج البلاغه**، نامه ۵۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، **کافی**، ج ۱، ص ۴۱۰.

۱. همان، خطبه ۲۰۹.

آنکه سومی به خلافت رسید، دو پهلویش از پرخوری باد کرده و همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود و خویشاوندان پدری او از بنی‌امیه برخاستند و همراه او بیت‌المال را خوردند، چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری افتد تا آنجا که ریسمان بافته شده او باز شد و رفتار او مردم را خشمگین کرد و شکم بارگیهایش نابودش کرد.^۱

۵. آسیب کم توجهی به عدالت اجتماعی

گرچه عناصری همچون راستگویی و راست‌کرداری، قانون‌مداری، سازش‌ناپذیری در برابر باطل، انضباط اجتماعی، گزینش کارگزاران، مراقبت و نظارت پیوسته بر عملکرد مدیران، مشورت با کارشناسان، ارتباط بی‌واسطه با مردم، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی، رعایت حقوق همه اقشار و اصناف جامعه، رشد فرهنگ عمومی و... از رسالت‌های حاکمیت دینی به شمار می‌رود. و ناکارآمدی در هر عرصه، زیانهای جبران‌ناپذیری را به دنبال دارد. بلندترین قله و مهم‌ترین هدف از تشکیل حکومت دینی و بالتبع رسالت حاکمان دینی، عدالت اجتماعی است.

این هدف، تنها یک طرح یا برنامه نیست، بلکه یک «سیاست کلان» و جهت‌گیری اساسی‌ای است که سایه و ثمر آن در همه طرحها و برنامه‌ها دیده می‌شود و مطلوبیت هر فعالیت دیگری با این شاخصه سنجیده می‌شود^۲ و هیچ توسعه، رشد و پیشرفتی بدون تأمین عدالت اجتماعی قابل پذیرش نیست.

کم‌توجهی به این هدف، تعریف نادرست یا تفسیر شخصی از آن، یک‌سویه‌نگری در آن، ناکارآمدی در سازوکارهای تحقق عدالت اقتصادی - اجتماعی و مزدداری برای آن، از جمله آفتها و آسیبهایی است که **نهج البلاغه** بدان توجه بسزایی کرده است.

بی‌تردید سلامت و پایداری هر حکومت دینی و اسلامی در هر زمان، به ویژه در زمان حاضر، در گرو تحقق این هدف بلند می‌باشد.

۱. همان، خطبه ۳.

۲. قال علی‌السلام: إنَّ العدل ميزان الله الذي وضعه للخلق....

الف) ضرورت عدالت اجتماعی

امیرالمؤمنین علی‌السلام بیش از همه به این هدف عملی در دوران حکومت خویش توجه داشتند و البته کمترین یاران را در این مسیر یافته است. جرج جرداق در کتاب **الامام علی صوت العدالة الانسانية (علی آهنگ عدل بشری)** دربارهٔ اهتمام امام به عدالت می‌نویسد:

مسئله‌ای که علی بن ابی‌طالب را مجبور به پذیرش خلافت کرد، در خطر بودن عدالت اجتماعی بود.^۱

امام در تحلیل رفتار برخی از اطرافیان خویش می‌گوید: «عرفوا العدل و رأوه و سمعوه و وعوه و علموا أنَّ الناس عنده في الحق أسوة، فهربوا إلى الأثرة، فبعداً لهم و سُحقاً»؛^۲ راست را شناختند و دیدند و شنیدند و به خاطر سپردند و دانستند که همه مردم در نزد ما در حق یکسان‌اند؛ پس به سوی انحصارطلبی گریختند، دور باشند از رحمت حق و لعنت بر آنان باد!

امام اولویت نخست خویش را عدالت برمی‌شمارد: «وإنَّ أفضل قرّة عين الولاية استقامة العدل في البلاد...»؛^۳ همانا بهترین روشنایی چشم زمامداران، استقرار عدالت در سطح کشور است.

ایشان اصیل‌ترین شرط زمامداری را عدالت می‌داند: «لا يصلح الحكم و لا الحدود و لا الجمعة إلا بإمام عادل»؛^۴ حکم و حکومت و نیز حدود الهی و نماز جمعه استوار نمی‌شود مگر به وجود زمامدار عادل.

امام علی‌السلام هنگامی که مردم دربارهٔ برخی رفتارهای ناپسند عثمان شکایت کردند و از ایشان خواستند که با او گفت‌وگو کند، به او فرمود: «فاعلم! إنَّ أفضل عباد الله عند الله إمام عادل هُدي و هُدى فأقام سنة معلومة و أمات بدعة مجهولة»؛^۵ بدان که برترین بندگان نزد خداوند پیشوایی است دادگستر، هدایت‌شده و هدایتگر که سنت

۱. جرج جرداق، الامام علی صوت العدالة الانسانية، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۷۰. ۳. همان، نامه ۵۳.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۵۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

شناخته شده را استوار سازد و بدعت ناشناخته را از میان برد. حضرت به هنگام اردو کشی به شام در ماجرای صقین می گوید: «اتقوا الله و اطيعوا امامكم، فإن الرعية الصالحة تنجو بإمام العادل ألا وإن الرعية الفاجرة تهلك بإمام الفاجر»؛^۱ از خدا پروا کنید و امامتان را اطاعت کنید؛ چه اینکه مردم درستکار به وسیله امام عادل نجات می یابند و مردم بدکردار به وسیله امام بدکار نابود می شوند.

ب) تعریف عدل، به ویژه عدالت اجتماعی

عدالت از جمله مفاهیمی است که در عرصه نظر، بیشترین جاذبه ها و نظریه پردازیه را به خود اختصاص داده است، گرچه در عرصه عمل، کمترین مردان پایدار را در کنار خود دیده است. این تعریف در کلمات حضرت در مواضع متعددی مطرح شده است.

۱. العدل وضع كل شيء في ما وضع له

با توجه به این تعریف معروفی که از عدل شده است، باید گفت که در جامعه انسانی صلاحیتها، لیاقتها، توانمندیها و شرایط فردی مختلف است و حقوق افراد بر اساس این شرایط و تواناییها تعیین می شود. اگر میزان حقوق و تکالیف بر اساس شرایط و تواناییهای افراد تقسیم و توزیع شود، عدالت اجتماعی تحقق می یابد، در غیر این صورت، اگر معیارهای واقعی، مراتب و مسائل اجتماعی را تعیین نکنند، ظلم صورت گرفته و نظام اجتماعی به سلامت چیده نشده است، اگرچه حتی با رنگ آمیزی جود و بخشش، این نظام اجتماعی مخدوش شود که در این صورت، جود که یک فضیلت اخلاقی ممدوح است و در اخلاق فردی بر عدل برتری دارد، در عین حال، در مهندسی اجتماعی مرجوح می باشد! چرا که سبب بر هم زدن نظام عدالت در اجتماع می گردد، چه بسا به بهانه جود به یک نفر، حقوق بسیاری از افراد تضییع شود.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷.

از امام علی (ع) سؤال کردند، عدل بهتر است یا بخشش؟ فرمود: «العدل يضع الأمور مواضعها، و الجود يخرجها من جرتها، و العدل سائس عام، و الجود عارض خاص، فالعدل أشرفهما و أفضلهما»؛^۱ عدالت امور را به جای خود نهادن است و بخشش، امور را به جای دیگر قرار دادن است. عدالت سیاستگر عموم است و بخشش متعلق به عده ای بخصوص؛ پس عدل، شرف و فضیلت بیشتری دارد. حضرت در تبیین مفهوم عدل در تفسیر آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» می فرماید: «العدل الإنصاف و الإحسان التفضل».

شهید مطهری در این باره می نویسد:

از نظر علی (ع) آن اصلی که می تواند تعادل اجتماعی را حفظ کند و همه را راضی نگهدارد، به بیکر اجتماع سلامت و به روح اجتماع آرامش ببخشد، «عدالت» است... عدالت بزرگرایی است عمومی که همه را می تواند در خود بگنجاند.^۲

امام علی (ع) در همین باره به مالک اشتر می نویسد:

ای مالک! بدان مردم از گروههای گوناگون هستند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد و هیچ گروهی از گروه دیگر بی نیاز نیست. لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران و نیز طبقه پایین جامعه؛ یعنی تهیدستان و مستمندان از آن قشرها می باشند که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر (ص) تعیین کرده است که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.^۳

۲. موزون، متناسب، هماهنگ و متعادل بودن

قال علی (ع): «الفضائل أربعة أجناس: أحدها الحكمة و قوامها في الفكرة، و الثاني العفة و قوامها في الشهوة، و الثالث القوة و قوامها في الغضب، و الرابع العدل و قوامها

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۱۳.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

فی اعتدال قوی النفس»؛^۱ خوبیها بر چهار دسته و نوع است: نخست، حکمت است که تجلی آن به اندیشه‌وری است. دوم، پاکدامنی است که تجلی آن در شهوت است، سوم، قدرت است که در خشم تجلی می‌یابد و چهارم، عدل است که در تعادل نیروهای درونی پدیدار می‌شود.

۳. نفی تبعیض و رعایت استحقاقها

حضرت این تعریف از عدالت را در سه محور «ارتباط عمومی با مردم»، «فرصتهای مدیریتی» و «فرصتهای اقتصادی» می‌داند.

«و إنَّ أفضل قرّة عین الولاية استقامة العدل فی البلاد»؛^۲ همانا برترین روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها می‌باشد.

«وأس بینهم فی اللحظة و النظرة و الإشارة و التحیة حتی لا یطمع العظماء فی حیفک و لا ییأس الضعفاء من عدلک»؛^۳ در نگاه و اشاره چشم و در سلام کردن و اشاره کردن با همگان یکسان باش تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو مأیوس نگردند.

«لا یكوننّ المحسن و المسیء عندک بمنزلة سواء، فإنّ فی ذلك تزهیداً لأهل الإحسان فی الإحسان و تدریباً لأهل الإساءة و ألزم کلاً منهما ما ألزم نفسه»؛^۴ هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند؛ چه اینکه این یکسان‌نگری، رغبت نیکوکار را در نیکی کم کند و بدکار را به بدی وادارد و درباره هر یک، آن را عهده‌دار باش که او برای خود بر عهده گرفت.

«ثم اعرف لكل امرئ منهم ما أبلی...، و لا یدعونک شرف امرئ إلی أن تُعظم من بلائه ما کان صغیراً و لا ضعة امرئ إلی أن تستصغر من بلائه ما کان عظیماً»؛^۵ رنج هریک از زبردستان خویش را در نظر بگیر در مسیر انجام کارهایشان...، مبادا بزرگی یکی موجب شود که رنج اندک او را بزرگ شماری و رتبه پایین یکی موجب

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۸۱.

۲. همان، نامه ۴۶ و ۲۷.

۳. همان، نامه ۵۳ و ۶۷.

۴. همان.

۵. همان، نامه ۵۳.

شود که کوشش فراوان او را کم‌گیری.

امام علیه السلام در همین باره می‌فرماید:

سپس خدا را خدا را در خصوص طبقات فرودست و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارند، زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران و دردمندان. پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال را برای ایشان قرار ده! مبادا فرو رفتن در نعمت و قدرت تو را از پرداختن به آنها باز دارد که ضایع کردنت کارهای کوچک را به واسطه رسیدگی به کارهای بزرگ و مهم، عذری برایت نمی‌آورد.^۱

مردم یک روز پیش از آنکه به شهادت برسند، بر او وارد گشتند و تمامشان گواهی دادند که ثروتهای عمومی را فراوان ساخت و خود، از دنیای آنان پاک بود و در اجرای احکام و قوانین رشوه نگرفت و از بیت‌المال مسلمانان به اندازه زانو بند شتری استفاده نکرد و از مال خود، جز به اندازه نیاز نخورد و تمامی آنان گواهی دادند که دورترین مردم به وی، در جایگاه نزدیک‌ترین آنان به وی قرار داشت.^۲

امام علی علیه السلام فرمود: «حضرت آدم علیه السلام برده و کنیز نزاده است، مردم، همه آزادند... بدانید! مقداری مال (نزد ما) گرد آمده است که آن را به تساوی بین سیاه و سرخ تقسیم می‌کنیم».^۳

ج) پیش‌نیازهای عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی محصول تقوای شخصی است و کاملاً با آن مرتبط می‌باشد. انسان بی‌تقوا نمی‌تواند به عدالت اجتماعی پایدار، پایبند باشد. ضرورت‌هایی از قبیل حفظ یک‌پارچگی اجتماعی یا بقای حکومت و قدرت در سایه عدالت اجتماعی و یا خدمت به هم‌نوع برای هدفی بلند همچون عدالت اجتماعی، انگیزه‌های کوتاه و موقت هستند. در قرآن و سنت، عدالت اجتماعی با اموری پیوند خورده است: «اعدلوا هو أقرب للتقوی».^۴ امام علیه السلام در ترسیم شخصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

۱. همان، نامه ۵۲.

۲. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۱۶۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۶۹.

۴. مائده / ۸.

می فرماید: «سیرته القصد و سنته الرشد و کلامه الفصل و حکمه العدل»؛^۱ راه و رسم او با اعتدال و روش زندگی صحیح و پایدار و سخن و حکمش عادلانه است. و در خطبه‌ای دیگر می فرماید: «قد ألزم نفسه العدل فكان أول عدله نفی الهوی عن نفسه»؛^۲ پیامبر ﷺ نفس خویش را به عدالت ملزم ساخته بود و نخستین گام در عدالتش، دور افکندن هوا از نفسش بود.

ام هانی خواهر حضرت به خدمت او رفت، حضرت دستور فرمود که به او بیست درهم بپردازند. ام هانی برگشت و از کنیزک خویش پرسید که عطای علی علیه السلام به تو از بیت المال چقدر بود؟ پاسخ داد: بیست درهم! ام هانی با خشم و به عنوان اعتراض و انتقاد به سوی علی علیه السلام برگشت، حضرت فرمود: «إني والله لا أجد لبني إسماعيل في هذا الفیء فضلاً على بني إسحاق»؛^۳ بازگرد، خدای تو را رحمت کند. در کتاب خدا برتری و رجحانی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافتم.

حضرت در فرمایشان خویش بیان کرده که «لأسوین بين الأسود والأحمر»؛ (بین سرخ و سیاه هیچ تفاوتی نمی گذارم) برادرش عقیل برخاست و گفت: آیا مرا با یکی از سیاهان مدینه مساوی قرار می دهی؟ امام علیه السلام فرمود: «بنشین، خدای تو را رحمت کند! آیا جز تو کسی نبود، سخن گوید. تو چه رجحانی بر دیگران داری؟! رجحان فقط در سابقه و تقواست (که آن هم با پول قابل معاوضه نمی باشد)».^۴

حضرت در جای دیگر به ماجرای خود و برادرش عقیل و درخواست او اشاره می کند و می گوید:

به خدا سوگند برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک من از گندهای بیت المال را به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده و گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد. چون به گفته‌های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم. روزی آهنی را

در آتش گذاخته و به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: «ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگریند. از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است، اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گذاخته است؟! تو از حرارتی ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی تنالم»^۱.

امام علیه السلام خطاب به مردم می فرماید: «أيتها الناس أعيونى على أنفسكم و أيم الله لأنصفن المظلوم من ظالمه و لأقودن الظالم بخزائمه حتى أوردته منهل الحق و إن كان كارهاً»؛^۲ ای مردم، برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ظالم ستمگرستانم و مهار ستمگر را بگیرم و به آبخور حق وارد سازم، اگرچه تمایل نداشته باشد.

علی علیه السلام می فرمود: «ای کوفیان، اگر از شهر شما بیرون رفتم جز با مرکب، بار سفر و غلامم، پس من خیانت پیشه‌ام».^۳

علی علیه السلام در نامه‌اش به اسود بن قطبه، فرمانده لشکر حُلوان^۴ می نویسد: «پس از حمد و سپاس خدا، به درستی که چون تمایلات نفسانی زمامدار گوناگون شود، او را از بسیاری عدالت باز دارد».^۵

در پاسخ عبدالله بن زمه از یاران امام که درخواست مالی داشت، می گوید: «إن هذا المال ليس لي و لا لك و إنما هو فيء للمسلمين و جلب أسياهم فإن شركتهم في حربهم، كان لك مثل حظهم و إلا فجنة أيدهم لا تكون لغير أفواههم»؛^۶ این اموال که می بینی، نه مال من و نه از آن توست، غنیمتی گردآمده از آن مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آورده‌اند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونان سهم آنان داشتی و گرنه، دسترنج آنان خوراک دیگران نخواهد بود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. ۲. همان، خطبه ۱۳۶.

۳. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۹۸.

۴. حُلوان، نام شهری قدیمی در ایران است که عربها آن را در سال ۶۶۰ م. فتح کردند و سلجوقیان در سال ۱۰۴۶ م. آن را به آتش کشیدند و زلزله سال ۱۱۴۹ م. آن را ویران ساخت.

۵. نهج البلاغه، نامه ۵۹. ۶. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۲.

در جایی دیگر می‌گوید: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء، و ملك به الإماء لرددته، فإنّ في العدل سعة و من ضاق عليه العدل، فالجور عليه أضيّق»؛^۱ به خدا سوگند بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم، به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایشی برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم بر او سخت تر است.

در نامه به ابن عباس که اموال بیت‌المال را برداشته و به مکه گریخته بود، می‌نویسد: «والله لو أنّ الحسن و الحسين فعلا مثل الذي فعلت ما كانت لهما عندی هواده و لا ظفرا مئى بإرادة حتّى آخذ الحقّ منهما»؛^۲ سوگند به خدا، اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزوی خود نمی‌رسیدند تا آنکه حق را از آنان بازستانم.

«إنّ الله تعالى فرض على أئمة أن يقدروا أنفسهم بضعفة الناس، كيلا يتبغ بالفقير فقره»؛^۳ خداوند بر پیشوایان دادگر واجب کرده است که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد و به طغیان نکشاند.

۶. آسیب انتخاب مدیران ناکارآمد

ویژگی‌هایی برای مدیر صالح در نظام اسلامی در **نهج البلاغه** و متون دینی ارائه شده است که اگر در انتخاب و چینش مدیران و سپردن امور مردم به ایشان تأمین نشود، همه هدف‌گزینی‌های نظری در عرصه عمل به سستی و فساد می‌گراید. برخی از این ویژگی‌ها چنین است:

(الف) آگاهی و دانش

«أیها الناس، إنّ أحقّ الناس بهذا الأمر أقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فيه»؛^۴ ای مردم، سزاوارترین اشخاص به خلافت کسی است که در تحقق حکومت، نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد.

۱. همان، خطبه ۱۵.
۲. همان، نامه ۴۱.
۳. همان، خطبه ۲۰۹.
۴. همان، خطبه ۱۷۳.

«لا يحمل هذا العلم إلاّ أهل البصر و الصبر و العلم بمواضع الحقّ، فامضوا لما تؤمرون به، و قفوا عند ما تُنهون عنه»؛^۱ این پرچم زمامداری و مدیریت را جز افراد آگاه و با استقامت و عالم به جایگاه حقّ به دوش نمی‌کشند؛ بنابراین، آنچه فرمان دادند، انجام دهید و از آنچه نهی کردند، توقّف کنید.

قال رسول الله ﷺ: «من استعمل عاملاً عن المسلمین و هو يعلم أنّ فیهم من هو أولى بذلك منه و أعلم بکتاب الله و سنّة نبیّه، فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین»؛^۲ هر کس کارگزاری از مسلمانان را به کاری نهد در حالی که می‌داند در میان مردم مسلمان کسی که از آن کارگزار برتر و به کتاب خدا و سنّت پیامبر ﷺ داناتر باشد، وجود دارد، در این صورت او به خدا، پیامبر و همه مسلمانان خیانت کرده است.

(ب) بینش سیاسی و زمان‌شناسی

«آفة الزعماء ضعف السياسة»؛^۳ آفت مدیران ناتوانی در بینش سیاسی است.

«سوء التدبیر سبب التدمیر»؛^۴ سیاست نادرست، موجب نابودی است.

«حسن السياسة قوام الرعاية»؛^۵ سیاست نیکو، موجب استواری جامعه است.

«من حسنت سياسته دامت ریاسته»؛^۶ زمامداری که سیاستش نیکوست، ریاستش پیوسته است.

«الملك سياسة»؛^۷ فرمانروایی سیاست است.

(ج) استقامت در بحرانها (مدیریت بحران)

در شرایط معمولی، اکثر افراد رفتار مشابهی دارند، اما در فراز و فرود زمانه و هنگامه سختیها و گاه شادیهاست که گوهر مردان حق مدار شناخته می‌شود. مدیر فرهیخته و توانمند در حکومت دینی کسی است که مدیریت چالشها و بحرانها را به خوبی

۱. همان، خطبه ۱۷۳.
۲. تمیمی آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، رقم ۳۹۳۱.
۳. همان، رقم ۵۵۷۱.
۴. همان، رقم ۴۸۱۸.
۵. همان، رقم ۸۴۳۸.
۶. همان، سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱.
۷. همان، رقم ۴۸۱۸.

انجام دهد. از فراوانی مشکلات نهراسد و در اوج سختیها خود را نیازد. تلاشها و فعالیتهای خود را سامان دهد، هر چیزی را در جای خویش نهد و هر اقدامی را در زمان مناسب انجام دهد.

مدیر کارآمد کسی است که با بررسی ظرفیتهای و شرایط، در هر مسئله‌ای، بهترین راه حل را پیدا کند و هرگز به بهانه برون رفت از بحران، حق و عدل را پایمال نکند. امام علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَاسُ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»؛^۱ هرگاه آتش جنگ شعله می کشید، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم که در آن لحظه، کسی از ما همانند پیامبر صلی الله علیه و آله به دشمن نزدیک تر نبود.

آن حضرت در وصف مالک اشتر می فرماید: «فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِّنْ سَيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلَ الظُّبَةِ وَلَا نَابِي الضَّرِيَّةِ، فَإِنْ أَمْرَكُمُ أَنْ تَنْفَرُوا فَانْفَرُوا، وَإِنْ أَمْرَكُمُ أَنْ تَقِيمُوا فَاقِيمُوا فَإِنَّهُ لَا يُقَدِّمُ وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يَقْدَمُ إِلَّا عَنِ أَمْرِي»؛^۲ مالک اشتر شمشیری از شمشیرهای خداست که نه تیزی آن کند می شود و نه ضربت آن بی اثر است. اگر شما را فرمان کوچ کردن داد، کوچ کنید و اگر گفت بایستید، بایستید که او در پیش روی و عقب نشینی و حمله، بدون فرمان می اقدام نمی کند.

امام علیه السلام درباره خود این چنین می فرماید: «ما شككت في الحقِّ مذ أُرَيْتَهُ! لم يوجس موسى عليه السلام خيفة على نفسه، بل أشفق من غلبة الجهال و دول الضلال! اليوم توافقنا على سبيل الحقِّ و الباطل. من وثق بماء لم يظمأ»؛^۳ از روزی که حق به من نشان داده شد، هرگز در آن شک و تردید نکردم. کناره گیری من چونان حضرت موسی عليه السلام در برابر ساحران است که بر خویش بیمناک نبود. ترس او برای این بود که مبادا جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردد. امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار داریم. آن کس که به وجود آب اطمینان دارد، تشنه نمی ماند. امیرالمؤمنین، علی عليه السلام در این باره در عهدنامه خویش به مالک اشتر می نویسد:

بیرهیز از شتابزدگی در کارها پیش از رسیدن وقت آنها و از اهمال‌گری در آن هنگام که امکان دست یافتن فراهم آمده باشد و از لجاجت کردن در آن هنگام که راه صواب دانسته نیست و از سستی کردن در آن هنگام که راه عمل آشکار شده است، پس هر کار را در جای خود قرار ده، و هر عمل را در موقع خود به انجام رسان.^۱

(د) تعهد و امانت‌داری

در بینش دینی، خداباوری و حق‌مداری، مهم‌ترین شرط برای یک مدیریت سالم است و همین، پشتوانه هر رفتار و کردار و اقدام بایسته می‌باشد. منزلت و الاتر از آن کسانی است که در این وادی پیشتاز ترند. موقعیتهای و مسئولیتهای، فرصتهایی برای خدمت و عرصه‌ای برای ادای امانت است. کسانی به سلامت از این وادی عبور می‌کنند که خدا ترس تر و مردم‌باورتر باشند. خطاب به اشعث بن قیس فرماندار آذربایجان از مسئولیت به «امانت» تعبیر فرمود: «وإنَّ عملك ليس بطعمة و لكنَّه في عنقك أمانة و أنت مستر عي لمن فوقك... و في يدك مال من مال الله عزَّ و جلَّ و أنت من خزَّانه حتَّى تسلَّمه إليَّ و لعلِّي ألا أكون شرَّ و لا تك لك»؛^۲ همانا پُست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی در گردن توست. باید از فرمانده و امام خود اطاعت کنی. در دست تو اموالی از ثروتهای خدای بزرگ و عزیز است و تو خزانه‌دار آن هستی تا آن را به من بسپاری.

«و من استهان بالأمانة و رتع في الخيانة و لم ينزَّه نفسه و دینه عنها، فقد أحلَّ بنفسه الذلَّ و الخزی في الدنيا و هو في الآخرة أذلُّ و أخزى و إنَّ أعظم الخيانة خيانة الأُمَّة و أفضع الغشِّ غشَّ الائمة»؛^۳ کسی که امانت الهی را خوار شمارد و دست به خیانت آلوده کند، خود و دین خود را پاک نساخته و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و همانا بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین دغلکاری، دغلبازی با امامان است.

۲. همان، نامه ۵.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۲. همان، نامه ۳۸.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۹.

۳. همان، خطبه ۴.

خطاب به مالک اشتر می نویسد:

تو نسبت به مردم، دارای مقامی بالاتری و آن که تو را به استناداری گماشته است از تو بالاتر و خدا بالاتر از کسی است که تو را گماشته است. خدا رسیدگی به کار مردم را از تو خواسته و آنان را وسیله آزمایش تو قرار داده است؛ پس بنگر که خود را در مقام جنگ با خدا در نیاوری که تو را توان آن نیست که کیفر خدایی را برتابی و یا از گذشت و رحمت او بی نیاز باشی... و مگو که من مقامی مسلطم، فرمان می دهم و باید فرمان مرا ببرند که پدید آمدن این حالت در حاکم، سبب تباهی دل و سست شدن دین و فرار گرفتن در آستانه زوال می باشد.^۱

۷. آسیب ضعف نظارت بر عملکرد مدیران

دنیا، لغزشگاه است و جاذبه‌ها و کششهای دنیوی، لغزش آفرین. تخلف از قانون و فزون طلبی در عمل برای هر کس، نابهنجاری شمرده می شود و برای مدیران بیشتر؛ از این رو، تشکیلاتی که ناظر بر رفتار کارگزاران و نگران لغزشها، تخلفها و زیاده خواهیها باشد، ضروری است. امام علی علیه السلام تجسس در احوال شخصی را در نظام حکومتی خویش به شدت ممنوع کرد،^۲ اما بر مراقبت از مدیران و کارمندان نظام اسلامی از طریق تشکیلاتی ویژه تأکید ورزید، تا مبادا در انجام وظایف خویش کوتاهی کنند و به کمک قدرت و امکانات به حقوق مردم تجاوز روا دارند. بخش نامه های امام علیه السلام در این زمینه به کارگزاران متخلف مانند اشعث بن قیس، زیاد بن ابیه، عبدالله بن عباس، قدامه بن عجلان، مصقلة بن هبیره، منذر بن جارود و شریح قاضی و برخورد قاطع و بجای حضرتش در برابر رفتارهای ناشایست آنها، نشان از تشکیلات اطلاعاتی بس نیرومند ناظر بر رفتار کارگزاران و البته مورد اعتماد حضرت بوده است.

کسانی که علی علیه السلام برای این عمل گزینش کرده بود، از چنان عدالت، دقت و سلامت اخلاقی برخوردار بودند که گزارش آنان، مبنای تشویق و تنبیه اداری اش

بود. نیکوکاران را با آن گزارشها تشویق و خیانتکاران را پس از اثبات جرم، تنبیه و فاسدان را برای عبرت دیگران از کار برکنار می کرد.

امام علی علیه السلام در عهدنامه اش به مالک اشتر می نویسد:

رفتار کارگزاران را بررسی نما. دیده بانانی راستگو و وفایپیشه را بر آنان بگمار که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری و مهربانی با رعیت خواهد بود و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش دیده بانان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی بسنده کن و کیفر او را با تنبیه بدنی به او برسان و آنچه از اموال که در اختیار دارد، بستان، پس او را خوار بدار و خیانتکار بشمار و طوق بدنامی به گردنش بیفکن.^۱

امام علی علیه السلام در نامه اش به زیاد بن ابیه که فرماندار وی در فارس بود، می نویسد: به خدا سوگند یاد می کنم - سوگندی صادق - اگر به من خبر رسد که در ثروت مسلمانان خیانت کرده ای، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت بگیرم که تو را اندک مال، در مانده هزینه عیال و خوار و پریشان حال کند.^۲

خطاب به منذر بن جارود، فرماندارش در اصطخر (از شهرهای قدیمی فارس در نزدیکی شیراز) نوشت:

به من خبر رسیده است که کارهای بسیاری را بر زمین می گذاری و برای سرگرمی و تفریح و شکار، بیرون می روی و در ثروت خداوند نسبت به بادیه نشینان قبیلهات گشاده دستی می کنی، گویا میراث پدر و مادر توست! به خدا سوگند، اگر این گزارشها درست باشد، شتر قبیلهات و بند کفشهایت از تو بهترند.^۳

خطاب به عثمان به حنیف انصاری، فرماندارش در بصره نوشت:

ای پسر حنیف! به من خبر رسیده است که مردی از سرمایه داران بصره تو را به مهمانی خویش دعوت کرده و تو به سرعت به سوی آن شتافته ای. خوردنیهای رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه هایی پر از غذای در پی جلو تو نهادند. گمان

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان، نامه ۲۰.

۳. همان، نامه ۷۱.

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. فمن شغل نفسه بغير نفسه، تحيّر في الظلمات و ارتكب في الهلكات و... (نهج البلاغه، خطبة ۱۵۷).

نمی‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده‌اند! اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می‌خوری؟^۱

«هر عیبی که در نویسندگان و دبیران (کارمندان و کارگزاران) تو باشد، چنانچه از آن غافل بمانی، به تو خواهد چسبید (تو نسبت به آن مسئول هستی)».^۲

۸. آسیب فرهنگ تملق و تکلف

طبیعت تربیت ناشده آدمی به تأیید و حمایت مایل است و کسی که در معرض نقد سازنده قرار نگیرد، رفته‌رفته خویش را پیراسته از هر کاستی تلقی می‌کند. در جامعه‌ای که انتقاد دلسوزانه و پرسمان مشفقانه، جای خویش را به فرهنگ چاپلوسی و تملق داده باشد، نقاط ضعف سیاستها و برنامه‌ها پنهان می‌ماند، فساد و تبعیض در بدنه حکومت رشد می‌کند، چاپلوسان و مدیحه‌سرایان، هر زشتی را زیبا جلوه می‌دهند و کارگزارانی که فلسفه وجودیشان خدمت به بندگان خداست، به سوی غرور و خودمحوری می‌لغزند، شایستگان به حاشیه رانده می‌شوند و فرومایگان بی‌هنر و ناتوان بر مسندها تکیه می‌زنند و در این میان، حق و عدل قربانی می‌شود. در مقابل، ظرفیت انتقادپذیری، زمینه‌ساز اصلاحات و رفع نقصهاست و کاستیها نمایان می‌شود و راههای نارفته پیدا. از جمله زیباترین و هیجانبارترین اقدامهای علوی در تصحیح فرهنگ عمومی، مبارزه همه‌جانبه با فرهنگ ثناگویی و تکلف‌آفرینی و تأکید بر لزوم نقد و انتقاد سازنده است.

امام از کارگزاران خود می‌خواست تا نزدیکان، مشاوران و همراهان خود را از کسانی برگزینند که در حق‌گویی، صراحت بیشتری داشته باشند و با آنان به گونه‌ای رفتار کنند که هرگز به تملق روی نیاورند و از نقد و انتقاد سر باز نزنند و در ستایش، افزون‌گویی نکنند.

او خود نیز با هرگونه مدیحه‌سرایي، به شدت و با قاطعیت و علنی مبارزه می‌کرد

۱. همان، نامه ۴۵.

۲. همان، نامه ۵۳.

و بر ثناگویان طعن می‌زد و از مردم می‌خواست به پاس آنچه برای انجام دادن وظایف الهی انجام داده است، از او ستایش نکنند، تملق نپراکنند، بلکه اگر به برنامه‌های او انتقادی دارند، خیرخواهانه ابراز کنند. در همین باره می‌فرماید:

خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدای را که چنین نیستم و اگر ستایش خواه بودم، آن را به سبب فروتنی در پیشگاه خدا وامی‌گذارم. من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خداوند و شما دارم، برآیم و حقوقی را که مانده، بپردازم و واجباتی که باید انجام شود، ادا کنم. پس با من چنان که با پادشاهان سخن می‌گویید، حرف نزنید و چنان که از آدمهای خشمگین کناره می‌گیرید، دوری نجوید و با ظاهر سازی و سازش‌کاری با من رفتار نکنید و بر من گمان مبرید که اگر حرف حقی بگوئید، پذیرفتن آن بر من دشوار است...؛ پس، از گفتن حق یا رایزنی در عدالت خودداری نکنید که من، نه برتر از آنم که خطا کنم و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر آنکه خداوند مرا کفایت کند که از من بر آن توانا تر است.^۱

در توصیه به والی خویش، مالک اشتر نخعی می‌نویسد:

آن کس را بر دیگران برگزین که سخن تلخ حق را به تو بیشتر بگوید و در آنچه خداوند از دوستانش نمی‌پسندد و به گونه‌ای از تو سر می‌زند، کمتر یاری‌ات کند. تا می‌توانی با پرهیزکاران و راستگویان ببیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند و تو را برای اعمال زشتی که انجام داده‌ای، نستایند که ستایش بی‌اندازه، خودپسندی می‌آورد و انسان را به سرکشی وامی‌دارد.^۲

«بدترین یاران تو کسی است که درباره تو چرب‌زبانی کند و عیب تو را بیوشاند»؛^۳ «چیزی شما را از انتقاد نسبت به برادر دینی باز نمی‌دارد جز آنکه می‌ترسید مانند آن عیب را در شما به رُختان بکشند».^۴

۱. همان، خطبه ۲۱۶.

۲. همان، نامه ۵۳.

۳. التمیمی الآمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۱۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.

دهقانان شهر انبار، هنگام رفتن امام به شام او را دیدند. برای وی پیاده شدند و پیشاپیش دویدند. فرمود: «این چه کاری است که انجام می‌دهید؟!» گفتند: عادتی است که بدان امیران خویش را احترام می‌کنیم. فرمود: «به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیا خود را به رنج می‌افکنید و در آخرت نیز هلاک می‌شوید».^۱

۹. آسیب بی‌برنامگی و ناکارآمدی

عاقبت‌اندیشی و برنامه‌ریزی مناسب، رکن اساسی پیشرفت و کمالیابی است. بهره‌وری بهینه از استعدادها و امکانات نیازمند آن است که اولویتها شناسایی شود، اهداف بایسته در نظر گرفته شود و زمان مناسب هر برنامه پیش‌بینی گردد. با واقع‌بینی، محدوده منابع و فعالیتها و انتظارات طراحی شود و گامهای دستیابی به هر هدف معلوم شود. با چنین دیدی می‌توان به بخشهایی از آرمانها دست یافت. فقدان برنامه‌ریزی به روزمردگی و خارج شدن امور از چارچوبش و هدر رفتن امکانات و تضییع حقوق مردم و بالاخره اثبات ناکارآمدی دین در اداره نظام دنیا منجر می‌شود و این، بزرگ‌ترین آسیب برای نظام دینی است.

امام علی علیه السلام عامل سقوط دولتها را چهار چیز می‌داند: «ضایع کردن اصول (مبانی)»، «چنگ زدن به فروع (امور غیر مهم و تشریفاتی)»، «به کار گماردن نالایقان» و «کنار گذاردن نخبگان».^۲

امام علی علیه السلام درباره برنامه‌ریزی می‌فرماید: «امکانات در حد کفایت با برنامه‌ریزی مناسب، بسی بهتر از امکانات فراوانی است که با اسراف‌گریها همراه باشد»؛^۳ «برنامه‌ریزی و عاقبت‌اندیشی نادرست، کلید نابسامانی و فقر است»؛^۴ «تا کاری را خوب نسنجیده‌ای، به آن اقدام نکن».^۵

۱. همان، حکمت ۳۷.

۲. التیمی الآمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ۱۰۹۶۵.

۳. ابن شعبه الحرانی، *تحف العقول*، ص ۵۹. ۴. همان، ص ۳۴۶.

۵. التیمی الآمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۳۳۲.

لهجه قرآن کریم^۱

□ دکتر جواد علی

□ مترجم: حسین علینقیان^۲

مقدمه مترجم

دکتر جواد علی (۱۹۰۷-۱۹۸۷ م.) در شهر کاظمیه بغداد متولد شد. دروس عربیت و علوم اسلامی را در دانشکده الامام الاظم گذراند. در ادامه در دانشگاه هامبورگ با ارائه رساله «المهدی و سفراؤه الأربعة» در سال ۱۹۳۸ م. به درجه دکتری نائل آمد. مدتی به عنوان دبیر مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر وزارت معارف عراق مشغول به کار شد. سپس در سال ۱۹۴۷ م. در *مجله المجمع العلمی العراقی* به سمت سردبیری گماشته شد، همچنین در کنفرانسهای خاورشناسی در سراسر دنیا دعوت می‌شد و در آنجا نقش مهمی را در این زمینه عهده‌دار بود. دانشگاه بغداد بالاترین

۱. این نوشتار برگردان و تلخیصی است از مقاله «لهجه القرآن الکریم» که در *مجله المجمع العلمی العراقی* مجلد سوم جزء دوم به چاپ رسیده است.

2. alinaqian1352@yahoo.com